نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز
سال ۷۳/ شماره ۲۴۱/ بهار و تابستان ۱۳۹۹

تحلیل ژرف‌ساخت اسطوره‌ای داستانِ *گل و نوروز* با تکیه بر آیین‌ها و نمادهای آشناسازی*

علی هاشم زاده**
دانشجوی دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز ایران

حمیدرضا فرضی ***
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز ایران (نویسنده مسئول)

علی دهقان ****
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز ایران

چکیده

یکی از شیوه‌های ادامه حیات اسطوره‌ها، تغییر یافتن آن‌ها به‌صورت قصه و داستان، به‌ویژه قصه‌های عامیانه است؛ یکی ازاین‌گونه داستان‌ها که می‌توان بازتاب اساطیر و افسانه‌های کهن را در آن مشاهده کرد *گل و نوروز* خواجوی کرمانی است. در این مقاله، ژرف‌ساخت اساطیری این داستان با تکیه بر آیین‌ها و نمادهای آشناسازی (پاگشایی) بررسی شده است. فرض نگارندگان بر این بوده است که در ژرف‌ساخت این داستان می‌توان ردّ پای مراسم و مناسک آشناسازی را مشاهده کرد. بر اساس این پیش‌فرض و با تحلیل محتوای داستان، قابل‌تطبیق بودن این داستان با مراسم آشناسازی اثبات شده است. بسیاری از عناصر و مراحل مراسم آشناسازی از قبیل انزوا، جداسازی، مرگ و تولّد مجدّد، اشراق در پای درخت، آزمون‌های سخت (شکنجه)، پیر دانا (راهنما) و ... را می‌توان در داستان مذکور مشاهده کرد. علاوه بر این، عناصر نمادین و کهن‌الگویی دیگری نیز در متن وجود دارد که در ارتباط با مضمون اصلی (آشناسازی) هستند و بر این اساس تحلیل شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، آشناسازی، انزوا، مرگ و تولد دوباره، پیر دانا، *گل و نوروز*.

*تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۰۹/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۲۳

**E-mail: alihashemzadeh7@yahoo.com
***E-mail: hreza2007@yahoo.com
****E-mail: a_dehghan@iaut.ac.ir

۱- مقدمه:

گل و نوروز اثر کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود مشهور به خواجوی کرمانی (۷۵۲-۶۸۹ ه. ق) یکی از شاعران بزرگ نیمهٔ اول قرن هشتم است. این منظومه داستان عشق شاهزاده ایرانی به نام «نوروز» با «گل» دختر پادشاه روم است؛ خواجوی کرمانی این مثنوی را در ماه صفر ۷۴۲ هجری و به پیروی از *خسرو و شیرین* نظامی در ۵۳۰۶ بیت سروده و به شاگردی نظامی اقرار کرده است:

جهان تا عنصری باشد به جوهر　　فلک تا ازرقی باشد به منظر

چو خواجو هیچ شاگرد نظامی　　نبیند نظم در شیرین‌کلامی

این منظومه، ازلحاظ نوع ادبی «رمانس» است؛ این نوع ادبی، جهان باشکوه و باعظمت غیرواقعی و خیال‌پرورانهٔ شوالیه‌گری را به نمایش می‌گذارد و بیشتر قصه‌های خیالی است که جنبهٔ سرگرم‌کننده دارد و به قهرمان‌های اصیل‌زاده‌ای اختصاص می‌یابد که از واقعیت‌های زندگی روزمره دورند و به ماجراهای عاشقانهٔ اغراق‌آمیز دل می‌بندند و در راه رسیدن به معشوق به اعمال دلاورانه دست می‌زنند و با جادوگران و شخصیت‌های شریر می‌جنگند (میر صادقی، ۱۳۸۶: ۳۹۵).

یکی از نکات برجستهٔ این منظومه، ژرف‌ساخت اساطیری آن است که در پژوهش حاضر موردتحلیل قرارگرفته است؛ روش پژوهش توصیفی- تحلیلی و ازنظر فضای آن‌جا م کار، کتابخانه‌ای است. مسئله و پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که اساطیر به‌کاررفته در ژرف‌ساخت داستان *گل و نوروز* که در ارتباط با آیین‌ها و نمادهای آشناسازی هستند کدام‌اند؟ فرض نویسندگان بر این بوده است که خواجوی کرمانی در ژرف‌ساخت این داستان از عناصر اساطیری مرتبط با آیین‌ها و نمادهای آشناسازی استفاده کرده است.

۲- پیشینهٔ تحقیق:

در سال‌های اخیر مقالات زیادی در مورد تحلیل اساطیری متون ادب فارسی نوشته شده و در آن‌ها آثاری از ادبیات کلاسیک و معاصر بررسی شده است. ازجمله، فرضی و عابدی (۱۳۹۳) بن‌مایه‌های اساطیری داستان شهریار بابل با شهریارزاده را در *مرزبان‌نامه* بررسی کرده‌اند و ضمن اثبات قابل‌تطبیق بودن این داستان با مراسم آشناسازی، همهٔ اجزاء و مراحل مراسم آشناسازی را در داستان مذکور

نشان داده و تحلیل کرده و علاوه بر آن به سایر عناصر نمادین و کهن‌الگویی که در ارتباط با آشناسازی هستند، پرداخته‌اند. علی‌اکبری و روستایی (۱۳۹۲) حکایت غلام و بازرگان را از دیدگاه ساختاری -اسطوره‌ای تحلیل کرده‌اند و ضمن اشاره به بن‌مایه‌های سفر و بازگشت از سفر، آن را با کهن‌الگوهای اسطوره‌ای آشناسازی و میر نوروزی تطبیق کرده‌اند. پارسا و اشرفی (۱۳۸۷) به تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری -آیینی داستان خرّه بماه و بهرام گور پرداخته‌اند و به ارتباط بن‌مایه‌های این حکایت با یکی از جشن‌های خورماه، گاهنبارپنجم (مدیاریم) که جشن دهقانان در ایران است اشاره کرده‌اند و نشانه‌های اسطوره‌ای جشن را از قبیل فروپاشی نظام اجتماعی، حضور عناصر مربوط به کامرانی و درنهایت نکاح مقدس که تحقق عینی زایش دوباره گیتی و انسان است بررسی کرده‌اند. عزیزی‌فر (۱۳۹۴) بن‌مایه‌های اساطیری در *داراب‌نامهٔ* طرسوسی را با توجه به منشأ آن‌ها در سه دسته بررسی کرده است: اساطیر و باورهایی که منشأ ایرانی دارند، اساطیر و باورهایی که منشأ اسلامی دارند و اساطیر و باورهایی که منشأ سامی دارند. حسینی و شکیبی ممتاز (۱۳۹۳) به تحلیل روان‌شناختی دعوت و طلب و نقش آن در آشناسازی و تشرّف قهرمان پرداخته‌اند و ضمن برشمردن نمونه‌های گوناگون دعوت در داستان‌ها، دلایل روان‌شناختی آن‌ها را بررسی کرده‌اند. اتونی (۱۳۹۰) پاگشایی قهرمان را در حماسه‌های اسطوره‌ای بررسی و آیین‌های پاگشایی (آشناسازی) را با توجه به دو رویکرد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی تحلیل کرده است و با کندوکاوی در حماسه‌های اسطوره‌ای، به‌ویژه *شاهنامه*، گونه‌های پاگشایی یک قهرمان اسطوره‌ای را بررسی و گزارش کرده است. مونسان و همکاران ایشان (۱۳۹۳) بینش اساطیری در آثار منیرو روانی‌پور را بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که اسطوره‌سازی از ابزارهای مهم نویسنده در فضاسازی و شخصیت‌پردازی است و ویژگی سبکی او محسوب می‌شود و مهم‌ترین کارکرد اسطوره در آثار این نویسنده هویت‌سازی است. مالمیر و اسدی جوزانی (۱۳۸۷) ژرف‌ساخت اسطوره‌ای رمان *رود راوی* را تحلیل کرده‌اند و ضمن تبیین براندازی یا بی‌اعتبار کردن زمان به‌عنوان ژرف‌ساخت داستان به بررسی اندیشهٔ مقابله نویسنده با زمان، با استفاده از عناصر مختلف پرداخته‌اند. علیزاده و همکاران ایشان (۱۳۹۶) بن‌مایه‌های اساطیری در *رود راوی* اثر ابو تراب خسروی را بررسی کرده‌اند و ضمن اشاره به متأثر شدن نویسنده از ادبیات بوف کوری، بن‌مایه‌های اساطیری اثر را استخراج کرده و موردتحلیل قرار داده‌اند.

اما در مورد تحلیل آثار خواجوی کرمانی از دیدگاه اساطیری این موارد قابل‌ذکر است؛ مظفّری و همکاران (۱۳۹۵) به بررسی ساختاری -اسطوره‌ای *همای و همایون* پرداخته‌اند و ضمن بررسی شخصیت‌ها، کارکردها، ساختار و ژرف‌ساخت اساطیری داستان به الگوی اسطوره‌ای داستان اشاره کرده و ریشهٔ این الگوها را در اسطوره‌های ایرانی و سایر ملل جستجو کرده‌اند و نهایتاً ساختار اصلی داستان را مبتنی بر آشناسازی یا پاگشایی قهرمان دانسته‌اند. بالار و همکاران ایشان (۱۳۹۷) فرایند فردیت‌یابی همای را در منظومه *همای و همایون* بر اساس دیدگاه تفرّد یونگ بررسی کرده‌اند و در آن، سفر قهرمان داستان به چین را به‌عنوان نمادی از جستجوی وی در خودشناسی و فرایند فردیت‌یابی دانسته‌اند که اساس داستانی منظومه را پی‌ریزی می‌کند. اما در مورد *گل و نوروز* که موضوع مقاله حاضر است هیچ کاری از دیدگاه اساطیری صورت نگرفته است و تنها مقاله‌ای که دربارهٔ این منظومه نوشته شده «ریخت‌شناسی منظومهٔ *گل و نوروز* خواجوی کرمانی بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ» است که فرضی و فخیمی فاریابی (۱۳۹۶) نوشته‌اند. همچنان که ذکر شد در پژوهش حاضر ژرف‌ساخت اسطوره‌ای داستان *گل و نوروز* با تکیه بر آیین‌ها و نمادهای آشناسازی بررسی شده است که کاملاً بی‌سابقه است و دربارهٔ این داستان از دیدگاه اساطیری هیچ کاری صورت نگرفته است.

۳- کارکرد اساطیر در قصه‌ها و داستان‌ها:

اسطوره نوعی نگرش به جهان است و می‌توان گفت بینش انسان قدیم درباره جهان و انسان است؛ ازلحاظ پیوند با مذهب، اسطوره مذهبی است که امروزه به آن باور نداریم. انسان قرن‌ها با اساطیر زندگی کرده است و امروزه می‌توان آن بن‌مایه‌های اساطیری را در ادبیات مشاهده کرد؛ چراکه اسطوره بنیاد ادبیات است.

اسطوره و ادبیات به‌واسطهٔ دارا بودن ویژگی‌های تخیّلی، نمادین و روایتی بودن پیوندی تنگاتنگ باهم دارند و اساطیر در متون ادبی به صورت‌های نمادین و داستانی به کار می‌رود. نورتروپ فرای در مورد کارکرد اساطیر در ادبیات اعتقاد دارد که نه‌تنها یک ژانر ادبیات، بلکه تمام ژانرهای ادبی از اسطوره به‌ویژه اسطورهٔ زندگی یک قهرمان اشتقاق یافته‌اند.(نقل از قبادی و همکاران، ۱۳۹۵ : ۲۱۱) کاربرد اساطیر در ادبیات بدین‌صورت است که گاهی اساطیر دینی و قومی در آثار ادبی بازآفرینی می‌شوند و گاهی هم کهن‌الگوهای فرازمانی که در ساختار ناخودآگاه جمعی روان بشر به‌صورت نهفته وجود دارند متأثر از حوادث سیاسی و اجتماعی دوباره در آثار ادبی پدیدار می‌شوند.

یکی از شیوه‌های ادامه حیات اساطیر، تغییر یافتن آن‌ها به‌صورت قصه و داستان، به‌ویژه قصه‌های عامیانه است. بهمن سرکاراتی در این مورد می‌نویسد: «اسطوره در هر زمان، شکل و نقش و کاربرد ویژه‌ای دارد و در جریان زمان و در مرزهای متفاوت جغرافیایی و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش‌های تازه‌ای بپذیرد و در جریان یک تغییر تدریجی ناآگاه یا از روی یک دگرگونی بنیادی و عمدی گونه‌های جدیدی پیدا کند و به شکل‌های تازه‌ای مانند افسانه، داستان حماسی، تمثیل یا نقل عامیانه درآید».(سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۱۳)

اسطوره‌ها به‌عنوان توجیه‌کننده و گزارشگر آیین‌های ویژه دینی و مذهبی نخستین، در طول زمان‌های مدید- با دگرگونی‌ها و دگردیسی‌هایی -در قصه‌ها و افسانه‌ها جلوه‌گر می‌شوند و این مسئله زمانی اتفاق می‌افتد که اسطوره تقدّس خود را از دست می‌دهد و در این صورت در قالب قصه‌هایی خود را حفظ می‌کند اگرچه بنا بر مقتضیات زمان و جامعه تا حدودی شکل اولیه خود را از دست می‌دهد؛ بر این مبنا افسانه‌ها بازماندهٔ تباهی گرفته روایات اساطیری کهن هستند و براثر تحولات مادی و معنوی جامعه و پدید آمدن عصر دین، نقش مقدس اسطوره‌ای خویش را ازدست‌داده و به‌صورت روایاتی غیر مقدس در جوامع بازمانده‌اند. بسیاری از این افسانه‌های تهی از تقدس، درگذشته همراه جدایی‌ناپذیر آیین‌های مقدسی بوده‌اند که به سبب فراموشی تدریجی آن آیین‌ها، به‌صورت روایات شفاهی به زندگی خود ادامه داده و به داستان‌های جادویی، روایات عامیانه و بچه‌گانه و سرودهای فولکلوریک تبدیل‌شده‌اند (ر.ک: بهار، ۱۳۸۴ : ۳۷۵).

میرچا الیاده نیز اعتقاد دارد که اسطوره‌ها و قصه‌های پریان از آیین‌های پاگشایی (آشناسازی) و دیگر آیین‌های گذاری سرچشمه گرفته‌اند یا بیان نمادین آن‌ها هستند ،آیین‌هایی چون مرگ مجازی یک خود ناکامل و کهنه، باهدف تولّدی دوباره در یک هستی والاتر (بتلهایم، ۱۳۹۲ : ۴۳).

یکی از این داستان‌ها که بازگوکنندهٔ روایات اساطیری کهن است« *گل و نوروز*» خواجوی کرمانی است و در این مقاله عناصر اساطیری به‌کاررفته در آن‌که در ارتباط با آیین‌ها و نماد آشناسازی هستند موردبررسی قرارگرفته است.

۴- بررسی ژرف‌ساخت اسطوره‌ای داستان *گل و نوروز*:

برای ورود به بحث ابتدا خلاصه‌ای از داستان *گل و نوروز* نقل می‌شود سپس عناصر اسطوره‌ای به‌کاررفته در ژرف‌ساخت این اثر موردبررسی قرار می‌گیرد.

خلاصه داستان: شاه ایران که پیروز نام دارد در آرزوی فرزندی است که بعد از او وارث تخت و تاج باشد. تا این‌که صاحب پسری می‌شود و او را« نوروز »نام می‌نهد .نوروز به‌زودی مراحل کمال را می‌پیماید و در علم و دانش و جنگاوری و شجاعت بر همگان پیشی می‌جوید .او که از بودن در قصر احساس دل‌تنگی می‌کند و علاقه وافری به گشت‌وگذار در صحرا و شکار دارد روزی در صحرا با امیر کاروانی که از روم آمده دیدار می‌کند و وصف «گل»را که دختر پادشاه روم است از او می‌شنود. امیر کاروان، از زبان قیصر روم شرط رسیدن به گل را کشتن اژدهای آتش‌فشان بازگو می‌کند. نوروز با شنیدن وصف گل عاشق او می‌شود و می‌خواهد برای رسیدن به گل به روم برود. او علی‌رغم مخالفت پدر و پند و اندرز اطرافیان به‌سوی روم رهسپار می‌شود. درراه با جوانی به نام شروین روبرو می‌شود و در پی ماجراهایی متوجه می‌شود که او نیز عاشق دل‌سوخته همچون خود اوست؛ بنابراین به یاری‌اش می‌شتابد و او را به وصال معشوقه‌اش «سلمی» می‌رساند و راهی سرزمین روم می‌شود. در بین راه با اژدهای مخوف روبرو می‌شود و با پهلوانی و رشادت اژدها را می‌کشد و لاشه آن را برای پادشاه روم می‌برد. اما پادشاه موانع دیگری همچون کشتی گرفتن با شبل زنگی، جنگ با فرخ‌روز شامی و نهایتاً بیرون آوردن «گل» از زندان طوفان جادو را بر سر راه نوروز قرار می‌دهد که نوروز با موفقیت این موانع را پشت سر می‌گذارد و سرآن‌جا م قیصر روم با ازدواج آن‌ها موافقت می‌کند و این دو دلداده به وصال هم می‌رسند.

قبل از وارد شدن به بحث و تحلیل ژرف‌ساخت اساطیری داستان ،ابتدا خلاصه‌ای از نمود عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای در «*گل و نوروز* »در جدول نشان داده می‌شود:

عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای به‌کاررفته در ژرف‌ساخت داستان	نمود در *گل و نوروز*
قهرمان	قهرمان داستان نوروز است که برای رسیدن به گل سفر قهرمانانه خود را با اتفاقات متعدد ، پیروزمندانه پشت سر می‌گذارد و همراه با گل به نزد پدرش بازمی‌گردد.
شاهدخت	شاهدخت این داستان «گل» نام دارد که دختر پادشاه روم است.

انزوا	اقامت نوروز در قصر که منجر به دل‌تنگی او می‌شود .
آشناسازی	جدا شدن نوروز از خانواده – پشت سر گذاشتن مراحل تحول و دگرگونی با آن‌جا م اعمال قهرمانانه –بازگشت همراه با گل به نزد خانواده و رسیدن به پادشاهی
مرگ و تولد دوباره	خوابیدن نوروز و بیدار شدنش در اثر خوابی که دید –مبارزه با اژدها – نبردهای دیگر او با سلم رومی ،شبل زنگی ،فرخ‌روز شامی و طوفان جادو و کشتن آن‌ها
راهنما(پیر دانا)	کشمیر بازرگان –دو بلبل (که دو بار ظاهر می‌شوند یک‌بار در اوایل داستان و بار دیگر در اواخر داستان)-کشیش –پری –پیر غیبی به‌صورت کشیش
همراه قهرمان	شخصی است به اسم مهران پسر مهرسب حکیم که مأمور می‌شود نوروز را در سفر به روم همراهی کند
درخت	نوروز در خواب می‌بیند که در پای درخت سروی به خواب‌رفته و دو بلبل بر شاخه آن نشسته‌اند و درباره سرنوشت او گفتگو می‌کنند درخت رمز دانش و معرفت و آگاهی بخشی است .
اژدها	در سرزمین روم اژدهایی وجود دارد و شرط پدر گل برای خواستگاران کشتن اژدها است و نوروز این اژدها را می‌کشد .
سلاح آیینی(گرز)	نوروز به‌وسیله گرز گاوسر اژدها و طوفان جادو را می‌کشد .
شکار	نوروز وقتی‌که برای شکار و سیاحت به صحرا رفته با بازرگانی به نام جهان‌افروز دیدار می‌کند و وصف گل را از او می‌شنود بنابراین شکار راهی برای ورود به حیطه ناخودآگاهی است .
کوه	دیدار نوروز با زاهد در اوایل داستان و خلوت کردن او و دیدار با پیر غیبی در اواخر داستان در کوه صورت می‌گیرد بنابراین کوه رمز ارتباط با آسمان و خدایان است
دایه(پیرزن)	پیرزنی است که دایگی گل را بر عهده دارد و واسطه‌ای است بین *گل و نوروز*

طوفان جادو(دیو)	دیوی است که گل را می‌رباید و آخرین خویش کاری نوروز قبل از ازدواج با گل کشتن اوست

۴_۱- **قهرمان**: به اعتقاد یونگ، اسطوره قهرمان رایج‌ترین اسطوره‌هاست. این اسطوره به مردی بسیار نیرومند و یا نیمچه خدایی اشاره دارد که بر بدی‌هایی در قالب اژدها، مار، ابلیس پیروز می‌شود و مردم خود را از تباهی می‌رهاند. (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۱۲) ذهن آفریننده آدمی در طول زمان قهرمانان آرمانی خود را خلق کرده و ارزش‌های زندگی فردی و اجتماعی موردپسند خود را در وجود آن‌ها نمادین می‌کند؛ این قهرمان معرّف یک جامعه بشری است جامعه‌ای که حتی در ضمن اشتباهات خود همیشه به مبدأ الوهیت نزدیک بوده است و چون حقیقت الوهی و بشری در زندگی به هم‌آمیخته، در شخصیت قهرمان داستانی نیز، همین خصوصیات تجلی می‌کرد و هر قهرمان درعین‌حال در هر دو صحنه «خدایی» یا «انسانی» خودنمایی می‌کند. بنابراین کهن‌الگوی قهرمان هم برای فردی که می‌کوشد شخصیت خود را کشف کند؛ مفهوم دارد و هم برای جامعه‌ای که نیاز به تثبیت و هویت جمعی دارد (همان: ۱۶۴).

قهرمان در طی مراحل مختلف زندگی خود، به کارهای خاصی برای رسیدن به هدفی خاص دست می‌زند و در ادبیات و اسطوره‌ها معمولاً در اشکال زیر ظاهر می‌شود:

۱- جست‌وجو (کاوش): قهرمان به‌عنوان منجی سفری طولانی را آغاز می‌کند که در طی آن باید کارهای سخت و غیرممکن را آن‌جا م دهد؛ مانند جنگ با هیولاها، حل کردن معماهای بی‌پاسخ، گذر از موانع سخت و غیرقابل‌عبور برای نجات پادشاه و کشور و...

۲- پاگشایی (نوآموزی یا تشرف یا آشناسازی): قهرمان باید با پشت سر گذاشتن آزمون‌های دشوار و تحمل وظایف سخت، خودش را برای عبور از مرحلهٔ کودکی و جهل و نادانی و رسیدن به بلوغ فکری و اجتماعی و معنوی آماده کند. پاگشایی در بیشتر موارد شامل سه مرحلهٔ جدایی، تغییر و بازگشت است و گونه‌ای است از مرگ و تولد دوباره.

۳- بلاگردان (فدایی): این نوع قهرمان باید با ایثارگری، فدای قوم و قبیله و مملکت خود شود تا کشور و قوم او از رنج، خشک‌سالی، ستم و ... رها شوند و به رفاه و آزادی برسند (گرین و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۱۶)

در این پژوهش «نوروز» نمود قهرمان تلقی شده است و کارکردهای او با مرحلهٔ «پاگشایی» (آشناسازی) قابل تطبیق است. کمپبل در مورد این نوع قهرمان می‌نویسد: سفر اسطوره‌ای قهرمان معمولاً تکرار و تکریم الگویی است که در مراسم گذار به آن اشاره‌شده است: «جدایی، تشرّف، بازگشت» که می‌توان آن را هسته اسطوره یگانه نامید. (کمپبل، ۱۳۹۳ :۴۰) زمینه اصلی این داستان سفر مخاطره‌آمیز شاهزاده جوان (نوروز) به‌عنوان قهرمان است که برای به دست آوردن «گل»، دختر پادشاه روم با اراده‌ای استوار و همتی والا اقدام می‌کند؛ ماهیت اصلی سفر، گسست ارتباط است و یکی از آیین‌های آشناسازی است و منظور از آن قطع ارتباط خشونت‌آمیز با جهان کودکی است. (الیاده، ۱۳۹۲: ۳۵) علاوه بر این در روانشناسی یونگ، لازمه رسیدن به فردیت، سفر به‌سوی ناشناخته‌ها است. چراکه سفر نشانهٔ میل عمیقی به تغییر درونی است و نیاز به تجربه‌ای جدید و حتی بیش از آن نشانه جابه‌جایی، به عقیدهٔ یونگ، سفر نشانه نارضایتی است و منجر به جست‌وجو و کشف افق‌های تازه می‌شود. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷: ۵۸۷) «نوروز» که بودن در قصر برایش ملال‌آور و منشأ دل‌تنگی شده است برای گشت‌وگذار در صحرا از کاخ خارج می‌شود و سوار بر اسب به سبزه زاری می‌رسد و در آن‌جا با رئیس کاروانی که از روم آمده دیدار می‌کند و وصف «گل» را می‌شنود و عاشق او می‌شود و علیرغم مخالفت پدر به‌سوی روم سفر می‌کند و پس از گذشتن از موانع مختلف و دشواری‌های گوناگون و نبردهای سخت با گل ازدواج می‌کند و به ایران و نزد پدرش برمی‌گردد.

نوروز چون هر قهرمان دیگری صاحب همهٔ خصوصیاتی است که قوم صاحب اسطوره خواهان آن است؛ اراده، آگاهی، استقامت، شجاعت، پایداری، جوانمردی، تسلط بر نفس، قدرت جسمی و روحی، خستگی‌ناپذیری، صبر، عمل و مانند آن. (امیر قاسمی، ۱۳۹۱: ۶۹) جنگ با موجودات و موانع گوناگون همچون شروین، سلم رومی، اژدها، شبل زنگی، فرخ‌روز شامی و طوفان جادو مراحلی هستند که قهرمان را به کمال می‌رسانند؛ زیرا که در نظر انسان اسطوره ساز همه قهرمانان باید خان‌های مخاطره‌آمیز را طی کنند؛ رنج و عذاب روحی و حتّی آلام جسمی را تحمّل کنند تا توانایی و کفایت خود را به اثبات برسانند، شخصیت خود را بسازند و ازلحاظ روحی بالغ و خلاق بشوند و نوروز به‌عنوان قهرمان اسطوره‌ای این داستان از این قاعده مستثنا نیست.

از دیدگاهی دیگر در تحلیل ژرف‌ساخت اسطوره‌ای داستان *گل و نوروز* می‌توان آن را به اساطیر مربوط به طبیعت (تغییر فصول)، خورشید، گیاه و نیروهای مرتبط با این پدیده‌ها متعلق

دانست، این نوع قصه‌های اساطیری به بیان «چگونگی غروب و طلوع خورشید، تبدیل گرما به سرما، غیبت و حضور گیاه و درمجموع توجیه فصول و تعیین رابطه اندام‌وار همهٔ این پدیده‌ها با یکدیگر می‌پردازند». (همان: ۵۹) نوروز به‌عنوان ایزد خورشید و گیاه و گرما و روشنایی، برای بازگرداندن خورشید گرم و گیاه و روشنایی که در وجود «گل» نهفته است و در سرزمین روم به‌عنوان نماد تاریکی و زمستان به سر می‌برد رهسپار می‌شود و با نابود کردن اژدها و سایر موانعی که برکت و نیروی باروری نهفته در «گل» را در اسارت خوددارند باعث می‌شود تا خورشید و گرما و باروری بار دیگر بتوانند به سرزمین روشنایی (جهان زندگان) پای بگذراند؛ نکته جالب‌توجه در ارتباط نوروز با خورشید این است که نوروز در گفتگو با دیده‌بانی که او را از رفتن به‌سوی اژدها بازمی‌دارد، خودش را به خورشید تشبیه می‌کند:

جوابش داد نوروز جهان‌سوز که من چون خور به تیغ آسمان‌سوز

برآرم دود از این پتیارهٔ زشت بسوزم در دمش مانند انگشت

(خواجوی کرمانی،۶۱۲:۱۳)

بازگشت نوروز و ازدواج او درواقع بازگشت نیروی جوانی و حیات تازه است، خورشید نو سال نو را به ارمغان می‌آورد و زمین و زمان دوباره نو می‌شود و جشن‌های حیات طبیعت و باروری (ازدواج) آغاز می‌گردد. ضمن این‌که نام «نوروز» بسیار معنادار است؛ در اصل «نوروز» روز اول فصل بهار است که حیات طبیعت و تأثیر خورشید بر باروری طبیعت با آن آغاز می‌شود؛ در این داستان نیز قهرمان به‌عنوان ایزد خورشیدی نامش «نوروز» است بازگشت او از روم نماد بازگشت خورشید و حیات طبیعت است. به موارد دیگر ارتباط این داستان با اساطیر طبیعت در تحلیل شاهزاده خانم (گل) اشاره خواهد شد.

۲-۴- **شاهدخت (گل):** اصل مؤنث که با مادر کبیر به‌عنوان شهبانوی آسمان‌ها یکی پنداشته شده است. مضمون شاهدخت غالباً در تمامی سنت‌ها دیده می‌شود. دخت شاه را به‌عنوان پاداش دلاوری و بی‌باکی به قهرمانان می‌دهند. این قهرمان با سخت‌کوشی به عملی مبادرت کرده و باتحمل خطراتی که رخ‌داده به پیروزی دست‌یافته است. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵: ۲۲/۴) این دختران، از

طریق اسطوره‌ای تقریباً جهانی تفسیر شاه پیر هستند؛ بدین‌صورت که شاه پیر، خاطره دنیا است و به‌عنوان ناخودآگاه جمعی کسی است که تمام الگوهای ازلی تاریخ طولانی بشر را در خود جمع کرده است. در این‌گونه روایت‌های اساطیری، شاه پیر اغلب دختر خود را زندانی می‌کند؛ به علت این‌که دختر نشانه ناخودآگاه فردی است و بدون تجربه‌ای خاص نمی‌تواند از ناخودآگاه جمعی، یعنی پدرش، که او را از تمام گذشته‌اش جدا کرده، بیرون بیاید در این صورت قهرمان (شاهزاده پسر) یا اصل فعال و آگاه ذهن می‌آید و شاهدخت را بیدار می‌کند و او را از اسارت پدرش نجات می‌دهد. در مقابل شاهدخت، تکه‌ای از حافظه جهان (آگاهی) را به شاهزاده می‌دهد. بدین‌ترتیب می‌توان شاهزاده و شاهدخت را باهم درآمیخت بدین‌صورت که نماد اتصال ناخودآگاه جمعی (شاه پیر)، ناخودآگاه فردی (شاهدخت) و آگاهی (شاهزاده) هستند. (همان: ۲۴/۴) لوفلر -دلا شو نیز این‌گونه قصه‌ها را ترجمان رمزی پدیده‌های طبیعی می‌داند؛ بدین‌صورت که ماجرای اسارت شاهدخت در قصر یا هر جای دیگر، حکایت رخوت طبیعت در فصل سرماست و آمدن قهرمان (شاهزاده) تمثیل بازگشت خورشید و شادی و نشاط مجدد عالم است. (لوفلر دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۲۷ پاورقی)

در داستان «*گل و نوروز*» که موضوع پژوهش ماست شخصیت شاهدخت در وجود «گل» نمود پیداکرده است. «گل» مانند همهٔ شاهدخت‌ها درنهایت زیبایی است و در وصف او از زبان بازرگان می‌خوانیم:

که قیصر در حرم دارد نگاری پری‌دختی چو خرم نوبهاری

گلی عنبرنسیم از گلشن حور مهی خورشیدوش در قبّهٔ نور...

(خواجوی کرمانی ۱۳۷۰: ۴۹۵)

اسم او «گل» با کارکردش تناسب کامل دارد یعنی اسم با مسمّایی است و در تحلیل داستان بر اساس اساطیر مربوط به طبیعت کاملاً معنادار به نظر می‌رسد؛ بدین‌صورت که او مانند گل که در فصل بهار شکوفا می‌شود هرسال فقط یک‌بار در فصل بهار از قصر بیرون می‌آید و باقی سال در پرده است:

چو نوروز آید و خرّم شود باغ بپوشد قرطهٔ پیروزگون راغ...

سپیده‌دم به بام آید چو خورشید بیاراید جهان چون کاخ جمشید ...

کند جولان زمانی بر لب بام به طلعت بشکند قدر مه تام

زند خرگه دگر در قصر قیصر رود تا پرده تا نوروز دیگر

(همان: ۴۹۸)

همچنان که ملاحظه می‌شود کارکرد او کاملاً مانند گل‌های طبیعت است که در فصل بهار شکوفا می‌شود و باقی سال در زیرزمین هستند؛ در این‌گونه روایت‌ها «دخترها مانند دانهٔ گیاه، در طول بخشی از فصل سرد، در زیرزمین به سر می‌برند[تا این‌که] به یاری ایزد خورشید به روی زمین بازمی‌گردد». (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۷۰) «گل» مانند همه شاهدخت‌های زیبا -که اسیر و زندانی دیوی هستند در قصر، در زیرزمین یا در خوابی طولانی، درحالی‌که منفعل و بی‌حرکت هستند و منتظر شاهزادهٔ جوان تا آن‌ها را نجات دهد- در قصر پدرش به‌نوعی زندانی است تا این‌که با رسیدن شاهزاده (نوروز) به‌عنوان نجات‌بخش، آزاد می‌شود و بدین‌ترتیب مرحله جدیدی در زندگی خود و شاهزادهٔ جوان ایجاد می‌کند.

شرط رسیدن به زندگی جدید (تغییر)، گذار از مشکلاتی است که شاهزاده باید پشت سر بگذارد؛ گذار از این مشکلات و دست یافتن به شاهدخت در حکم رسیدن به خودآگاهی، کمال، بلوغ فکری و جسمی و سرآن‌جا م پیروزی است. (همان: ۷۱) کما این‌که، شاهزاده (نوروز) نیز به‌عنوان قهرمان مشکلات و خطراتی را چون کشتن اژدها، شبل زنگی، فرخ‌روز شامی و طوفان جادو پشت سر می‌گذارد و نهایتاً «گل» را به دست می‌آورد که به‌عنوان پاداش دلاوری و بی‌باکی اوست. بنابراین بر اساس اسطورهٔ طبیعت، «نوروز» به‌منزله ایزد خورشید است که «گل» را به‌عنوان نماد باروری و حیات نو نجات می‌دهد و به روی زمین می‌آورد و باعث می‌شود تاجانی دوباره در کالبد طبیعت و عالم پیر (پادشاه کهن‌سال) دمیده شود.

۳-۴- انزوا: در اوایل داستان، که درباره دوران کودکی و نوجوانی نوروز صحبت می‌شود به بودن او در قصر و دل‌تنگی از آن پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد بودن او در قصر بیانگر آیین ویژه‌ای است، با توجه به این‌که برخی محققان ازجمله میرچا الیاده اعتقاددارند که اسطوره‌ها و قصه‌های پریان از آیین‌های پاگشایی سرچشمه گرفته‌اند یا بیان نمادین این آیین‌ها هستند (بتلهایم، ۱۳۹۲: ۴۳).

بنابراین اقامت نوروز در قصر می‌تواند ناشی از این باشد که «قهرمانان پسر یا دختر این قصه‌ها پیش از آغاز حرکت و عمل برای یافتن خود یا برای آن‌جا م کاری کارستان برای دیگری، که آن نیز به‌نوعی اثبات خویشتن است در بی‌عملی، انزوا یا خواب و شرایطی نظیر آن قرار می‌گیرند... این انفعال پیش از حرکت، تعیین‌کننده زندگی جوان، فرصتی است مراقبه‌وار تا او را برای اقدام سخت مرحله جدید زندگی‌اش آماده کند» (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۱۴۷- ۱۴۶).

بتلهایم در تحلیل روانشناسی این نوع قصه‌ها به این نتیجه می‌رسد که «در دگرگونی‌های عمده زندگانی مثل بلوغ برای آنکه فرصت‌های رشد موفقیت‌آمیز از دست نرود به دوران‌های فعال و آرام هر دو نیاز است. درون‌گرایی که به‌ظاهر همچون انفعال[یا زندگی خود را به خواب گذراندن]به نظر می‌رسد وقتی پیش می‌آید که فرایندهای ذهنی درونی چنان مهمی در درون شخص می‌گذرد که وی هیچ توانی برای فعالیت بیرونی ندارد». (بتلهایم، ۱۳۹۲: ۲۸۲) پس‌ازاین دوران انفعال، نوجوان فعال می‌شود و آن دوران انفعال را جبران می‌کند. این نوجوانان می‌کوشند مردانگی و زنانگی نو بالغ خود را با ماجراجویی‌های خطرناک اثبات نمایند. اسطوره‌ها و قصه‌های عامیانه هم این نکته را به زبان نمادین این‌گونه بیان می‌کنند که آن‌ها پس از به دست آوردن نیرو در انزوا، اکنون باید خود را بیابند (همان) با توجه به این توضیحات و جنبه اساطیری داستان به نظر می‌رسد در قصر بودن نوروز، در اصل ناشی از انزوای آیینی برای اثبات خویشتن و کسب آمادگی برای مرحلهٔ جدید زندگی بوده است؛ در این‌گونه روایت‌ها، قهرمان بعدازاین دوران سکون و انزوا به حرکت درمی‌آید و برای یافتن مطلوب خویش که عمدتاً دختر زیبایی است که وصف او را شنیده؛ راهی سفری خطیر می‌شود. لازمه این جستجو و خودیابی، جدا شدن از خانه و کاشانه، پدر و مادر و تمام چیزهایی است که نوجوان تا بدان روز به آن‌ها دل‌بسته بود؛ که این مسئله دقیقاً برای نوروز پیش می‌آید و او با بیرون رفتن از قصر و پشت سر گذاشتن دوران سکون و انفعال از طریق بازرگان وصف «گل»، دختر پادشاه روم را می‌شنود و برای رسیدن به او از خانه و کاشانه و پدر و ... جدا می‌شود.

۴-۴- **آشناسازی**: آشناسازی که از آن به پاگشایی، تشرّف، گذار، نوآموزی و سرسپاری نیز تعبیر می‌شود متضمن رویدادهایی است که در طی مسیر رخ می‌دهد و قهرمان را به تعالی و بلوغ روحانی نائل می‌سازد و «به‌طورکلی بر آیین‌ها و فنون شفاهی‌ای اشاره دارد که مراد از آن ایجاد راهکارهای قطعی در وضع مذهبی و اجتماعی فرد آشنا شده است» (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۰) این آیین بیانگر تغییری اساسی در زندگی و موقعیت نوآموز بوده است که بعد از گذراندن آزمون دشوار تغییر می‌یابد و فرد دیگری می‌شود.

آشناسازی سن بلوغ -مخصوصاً -برای تمام جوانان قبیله لازم و اجباری بوده است و داوطلبان نوآموز، آزمون‌های دشوار و شکنجه آوری را که نمایانگر مرگ آیینی و همچنین پایان کودکی، پایان جهل و نادانی و پایان موقعیت غیردینی یا دنیوی بوده است پشت سر می‌گذاشته‌اند. الیاده دربارهٔ اهمیت آشناسازی می‌نویسد: «آشناسازی یکی از پدیده‌های روحی در تاریخ بشریت است و عملی است که نه‌تنها شامل حیات مذهبی فردی می‌گردد بلکه شامل کل حیات انسان نیز می‌شود. به‌واسطهٔ آشناسازی است که در جوامع نخستین و باستانی، انسان بدین‌صورت یعنی صورتی که بایستی بشود، درمی‌آید؛ انسان به سبب سهیم شدن در فرهنگ جامعه به حیات روحانی می‌رسد...»(همان: ۲۶)

دور شدن از خانواده، گذراندن مراحل دشواری از خشونت، نبردها، تحمل گرسنگی و تشنگی، یادگیری اسرار و رموز آئینی قبیله، تحت نظر راهنمایانی با خصوصیات ویژه و سرآن‌جا م بازگشت قهرمان تشرف یافته به جامعه، از مهم‌ترین آداب مراسم آشناسازی در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف است.

آیین‌های مربوط به آشناسازی بیانگر مردن و باز به دنیا آمدن است؛ مبتدی یا نوآموز با پشت سر گذاشتن آزمون‌های سخت آیین آشناسازی به تولد دوباره دست می‌یابد و از وجودی برخوردار می‌شود که با وجود پیش از تشرف او کاملاً متفاوت است؛ او انسان دیگری می‌شود و در جامعه به‌عنوان عضوی مسئولیت دار و مکلّف شناخته می‌شود.

همچنان که ذکر شد آشناسازی شامل سه مرحله جدایی، تغییر و بازگشت است؛ در داستان موردمطالعه ما، جدا شدن قهرمان (نوروز) از خانه و خانواده اولین مرحلهٔ آشناسازی را رقم می‌زند؛ به این صورت که نوروز، برای رسیدن به «گل» علیرغم مخالفت پدر و اطرافیان، آن‌ها را رها می‌کند و رهسپار سرزمین روم می‌شود. او برای رسیدن به گل و وصال او، خطرات و مشکلاتی را برای تولد دوباره، تغییر، دگرگونی و انسانی دیگر شدن آن‌جا م می‌دهد؛ جنگ با سلم رومی و کشتن او، کشتن

اژدها، شبل زنگی، فرخ‌روز شامی و طوفان جادو. او با پشت سر گذاشتن این مراحل به‌نوعی مرحله تغییر در آشناسازی را پشت سر می‌گذارد. در آیین‌های آشناسازی، اغلب پس از گذراندن آزمون‌ها که معنای مرگ و تولد دوباره را در خود دارد؛ اسامی جدیدی به نوآموز داده می‌شود و یا کسوت و خرقه و یا جامه‌ای نو مانند شلوار، سربند، تاج و ... داده می‌شود که به معنای شروع یک زندگی جدید است. (فضایلی، ۱۳۸۸: ۱۹۳ نیز ر.ک الیاده، ۱۳۶۸: ۷۱-۶۹) در این داستان نیز برای نوروز که مراسم آشناسازی را آن‌جا م می‌دهد پس از پشت سر گذاشتن مرگ (وضع کفرآمیز و جهالت و نادانی و کودکی) و دست یافتن به تولد دوباره (زندگی جدید) دادن نام جدید به این شکل است که او ابتدا خودش را برای پادشاه روم، یک سپاهی معرفی کرده و نام اصلی خود را نگفته است و بعد از آزاد کردن گل از اسارت طوفان جادو و بازگشت به روم به‌وسیله مهران که دوست و همراهش بود معرفی می‌شود و نام اصلی او برملا می‌گردد و با گل ازدواج می‌کند. بدین‌ترتیب نوروز مرحلهٔ تغییر را پشت می‌گذارد و با دستیابی به خودشناسی و تکامل روحی و جسمی و تبدیل شدن به انسان دیگر آماده بازگشت به زادگاه و نزد پدر می‌شود که سومین و آخرین مرحلهٔ آشناسازی است و این مرحله به این صورت است که او بعد از ازدواج با گل همراه او به سمت ایران حرکت می‌کند و به نزد پدر باز می‌گردد؛ بر اساس اسطورهٔ طبیعت به‌منزلهٔ ایزد خورشید است که گل را به‌عنوان نماد باروری و حیات نو برای پدرش به‌عنوان شاه کهن‌سال (زمان و طبیعت کهنه) به ارمغان می‌آورد.

همچنان که ذکر شد در ژرف‌ساخت داستان *گل و نوروز* مراسم آشناسازی نمود پیدا کرده است؛ جدول زیر مراحل و کارکردهای مراسم آشناسازی را که به‌وسیله نوروز (قهرمان) به سرآن‌جا م می‌رسد، نشان می‌دهد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

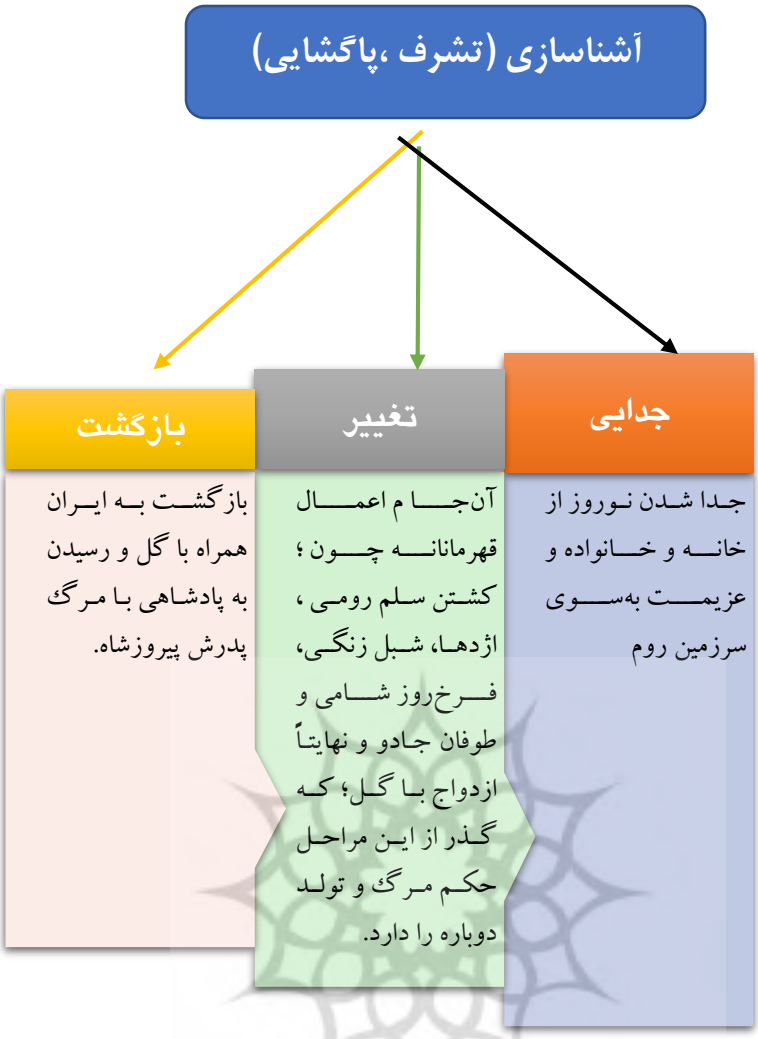

۵-۴- مرگ و تولد دوباره (نوزایی یا باززایی): یکی از مهم‌ترین آرزوها و خواسته‌های انسان، از آغاز حیات تاکنون، بی‌مرگی و زندگی جاوید بوده است؛ این آرزو به اشکال مختلف در نقاط مختلف جهان بروز یافته است. جستجوی آب حیات، درخت زندگی و... نشانه‌ها و نمونه‌هایی از تلاش‌های انسان‌ها برای جاودانگی و بی‌مرگی است.

با توجه به این‌که، این کهن‌الگو، از آغاز خلقت ذهن انسان را مشغول کرده است، بنابراین بسیاری از مراسم و آیین‌های باستانی بیانگر مفهوم مرگ و تولد دوباره هستند. در این میان «نوروز»

ایرانیان از بارزترین آن‌هاست. همچنین حالات ماه دالّ بر مرگ و تولد دوباره است و مرگ و تولد انسان‌ها با آن قابل‌مقایسه است. (الیاده، ۱۳۸۴: ۹۹) جیمز فریزر نیز بیشتر اسطوره‌ها را به آیین «مرگ و تولد دوباره» مربوط می‌دانست؛ مردم مصر و آسیای شرقی، مراسم «مرگ و تولد دوباره» سالانه را به‌ویژه در مورد زندگی و حیات نباتی جهان که آن را به‌صورت خدایی که هر سال می‌میرد و دوباره از بستر مرگ برمی‌خیزد، تحت عناوین اوسیریس، تاموز و آدونیس برپا داشته‌اند.

به اعتقاد یونگ نیز، ولادت مجدد حقیقتی صرفاً روانی است و جزء اعتقادات اولیه انسان‌هاست و بنیان آن بر چیزی است که آن را «صورت مثالی» می‌خوانند. او «استعلای حیات» و «دگرگونی درونی» را دو دستهٔ اصلی تجربیات ولادت مجدد می‌داند. (یونگ، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۷)

اما مرگ و تولد دوباره در آشناسازی، عبارت از آزمون‌های سختی است که بر نوآموز تحمیل می‌شود و او به‌صورت نمادین توسط نهنگ، گرگ یا ماری عظیم بلعیده می‌شود و گاه در مکان‌هایی ازجمله غار، چاه، معبد، سیاه‌چال، زندان، حصار و ... گرفتار می‌شود که همگی نمودی از رحم زمین یا رحم مادر است که قهرمان به آن بازگردانده می‌شود تا در هیئتی نو، دوباره متولد شود. آزمون‌های دشوار مراسم آشناسازی نمایانگر مرگ آیینی است که رستاخیز یا تولد دوباره‌ای را در پی دارد. (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۹۵)

معنای رمزی مردن نوآموز، مرگ کودکی، نادانی و بی‌مسئولیتی او و تبدیل‌شدنش به آدم دیگری است؛ چون «در همه‌جا نمادپردازی مرگ به‌مثابه زمینهٔ هرگونه تولد روحانی -یعنی نوزایی -یافت می‌شود. در تمامی این زمینه‌ها، مرگ به معنای فرا رفتن از شرایط دنیوی نا مقدس است. شرایط انسان طبیعی که نسبت به دین نادان و نسبت به امر روحانی کور است». (الیاده، ۱۳۸۲: ۱۹۵) در مرحله مرگ، جدایی از زندگی گذشته محقق می‌شود و پس‌ازآن تولد دوباره آغاز می‌شود و نوآموز به‌تدریج به واقعیت وجودی خویش پی می‌برد. با توجه به این توضیحات، در پژوهش حاضر، عناصری که بیانگر مفهوم مرگ و تولد دوباره برای قهرمان (نوروز) هستند عبارت‌اند از:

الف- خوابیدن او و بیدار شدنش در اثر خوابی که دید: با توجه به این‌که گاهی این مرگ نمادین، به‌صورت خواب تداعی می‌شود همچنان که درباره اصحاب کهف اتفاق افتاد و بنا به فرمودهٔ خداوند متعال، این‌ها در غار به خواب رفته بودند (کهف۱۸:۱۸) -لازم به ذکر است که رفتن اصحاب کهف به غار و بیرون آمدنشان، نمودی از مرگ و تولد دوباره است -خوابیدن «نوروز» در زیر درخت سرو نیز، بیانگر مرگ نمادین اوست؛ با توجه به این مطلب که معمولاً خواب و مرگ را

برادر می‌دانند؛ الیاده در این مورد می‌نویسد: در اساطیر یونان خواب و مرگ دو برادر همزادند. برای قوم یهود، لااقل از دوره هجرت و غربت به بعد، مرگ برابر با خواب بوده است... مسیحیان نیز مبادله و برابری خواب با مرگ را پذیرفته، تکمیل کردند. (الیاده، ۱۳۸۶: ۱۳۰) «اوت نه پیش تیم» نیز خوابیدن و مرگ را درست مانند یکدیگر می‌داند. نوروز در خواب می‌بیند که دو پرنده دربارهٔ او و سرنوشتش در عشق گل صحبت می‌کنند و آیندهٔ او را پیش‌بینی می‌کنند فوراً از خواب برمی‌خیزد:

شهنشه در زمان از خواب برجست　　چو سروی در کنار چشمه بنشست

ندید آن سبزمرغان در نشیمن　　چو بلبل زد فغان در سبزگلشن

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۳)

با توجه به دیدگاه اسطوره‌شناسان، بیدار شدن «نوروز» نمودی از تولد دوباره است و بیانگر رستگاری و نجات؛ با توجه به این‌که در نزد اقوام مختلف، عمل بیدار کردن مفید معنای رستگاری و نجات است، پیکی که انسان را از خواب بیدار می‌کند، درعین‌حال آورندهٔ زندگانی و رستگاری برای اوست. بیداری، متضمن تذکر، تمیز هویت جان حقیقی یعنی تشخیص اصل آسمانی خویشتن است. پیک بعد از بیدار کردن آدمی، وعده یا موعد نجات را بر او فاش می‌کند و سرآن‌جا م به وی می‌آموزد که عملش در دنیا چگونه باید باشد. (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۳۳) در این داستان نیز دو پرنده به‌عنوان پیک‌های بیدارکننده نوروز، آیندهٔ او را پیش‌بینی می‌کنند و راه نجات و رستگاری را در تحمل رنج و زحمت می‌بینند که این مسئله او را به وصال گل رهنمون می‌کند.

ب- مبارزه با اژدها: در آشناسازی فرد مجبور است آزمون‌های گوناگونی را پشت سر بگذارد؛ یکی از این آزمون‌ها در اساطیر به‌صورت نبرد با اژدها نمودار گشته است؛ کشته شدن اژدها به دست قهرمان، بیان نمادین تکوین شخصیت انسان و دستیابی به فردیت و اعلام استقلال و رهایی از سلطهٔ مادر است؛ در این داستان، نیز کشته شدن اژدها به دست نوروز، بیان نمادین تحول و دگرگونی و تکوین شخصیت او (مرگ و تولد دوباره) است؛ البته توضیح مفصّل ارتباط اژدها با ژرف‌ساخت اساطیری این داستان در مبحث اژدها بیان خواهد شد.

ج- علاوه بر این موارد، نبردهای دیگر نوروز؛ از قبیل کشتن سلم رومی، شبل زنگی، فرخ‌روز شامی و طوفان جادو نیز آزمون‌هایی هستند برای تغییر و دگرگونی (مرگ و تولد دوباره) او.

بعدازاین مواردی که ذکر شد و این آزمون‌هایی که پشت سر نهاده شد، نوروز فرد دیگری می‌شود و به‌صورت انسان جدیدی متولد می‌شود که به استعلای روحی و دگرگونی درونی دست یافته است. بنابراین شایستگی آن را می‌یابد که با گل ازدواج کند و آماده آن می‌شود که بازگردد و برای کشور و مردم خود کارساز شود.

۶-۴-راهنما (پیر دانا): پیر دانا از نیروهایی است که می‌توان گفت در همه مکاتبی که درباره سفر روحانی بحث می‌کنند حضور دارد و معمولاً در وضعیتی ظاهر می‌شود که بصیرت، درایت، پند عاقلانه، اتخاذ تصمیم و برنامه‌ریزی و امثال آن ضروری است و کسی لازم است تا با تأملی از سر بصیرت یا فکر بکر و به‌عبارت‌دیگر کُنشی روحانی بتواند او را از مخمصه نجات دهد. (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۸۸) با ظهور پیر ناتوانی اولیه قهرمان جبران شده و او قادر می‌شود تا عملیات خود را که بدون یاری گرفتن توان آن‌جا م آن را نداشت به سرآن‌جا م برساند. (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۶۴) در مراسم آشناسازی (سرسپاری) نیز با مفهوم راهنما یا پیر دانا مواجهیم از شاخص‌های مهم در الگوی ازلی سرسپاری است که در همه نحله‌ها نشانی از آن دیده می‌شود. این راهنمایان، هادی ارواح در سفر از زمین به آسمان یا از زمین به جهان زیرین‌اند. گاه اشیا، حیوانات یا اشخاص دیگری به نیابت راهنما در مراسم سرسپاری حاضر می‌شوند (فضایلی، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

پیر دانا، گاهی به شکل حیوانی جلوه‌گر می‌شود که در این صورت به اعتقاد یونگ نماد کشش‌های یاری‌دهنده‌ای است که از ژرفای ناخودآگاه می‌آیند و به‌نوعی ما را رهبری می‌کنند و اگر به‌صورت پرنده یا پرنده‌وار باشند نشان‌دهندهٔ او به‌عنوان هادی ارواح خواهد بود؛ نقش و کاربرد کهن‌الگوی پیر دانا، برای به ثمر رساندن تلاش‌های فرد در جهت رسیدن به تکامل باید مستمر و همیشگی باشد تا فرد را در شرایط و وضعیت‌های حساس با راهنمایی‌های به‌جای خویش نجات دهد ازاین‌رو در هیئت‌ها و جنبه‌های مختلف ظاهر می‌شود؛ اما عناصری را که در این داستان می‌توان به‌عنوان الگوی بلد و راهنما به حساب آورد عبارت‌اند از:

الف - کشمیر بازرگان: پیر دانا، در اولین وهله در جامهٔ کشمیر بازرگان بر نوروز ظاهر می‌شود و تصویر کلی از آنیمای درون را بر او عرضه می‌کند و با کاشتن نهال عشق، در دل نوروز، پیمودن مسیر روم را برای رسیدن به تکامل روانی برای او هموار می‌سازد. توصیفات کشمیر از «گل» مقدمه‌ای می‌شود برای جریحه‌دار شدن شخصیت نوروز به علت دل‌بستگی‌اش به گل و رنج ناشی از دوری آن باعث می‌شود تا سفر خویش را به‌سوی روم آغاز کند و قدم در راه هویت‌یابی و

استقلال‌خواهی خویش بگذارد؛ در واقع آنچه باعث می‌شود نوروز در رفتن به‌سوی روم مصمم شود و تصمیم قطعی اتخاذ کند همانا راهنمایی پیر داناست:

چو نوروز این حدیث آمد به گوشش　　برفت از دل به‌یک‌ره صبر و هوشش

هوای گل زد آتش در درونش　　به جوش آمد به‌سان لاله خونش

دلش مانند بلبل کرد پرواز　　برآورد از درون پرده پرواز

برفت از سر هوای بوستانش　　فراموش گشت یاد دوستانش

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۰)

ب-دو بلبل: همچنان که در توضیحات مطرح شد یکی از هیئت‌ها و جنبه‌های پیر دانا، جنبه حیوانی است که این الگوی حیوانی، در اصل نماد کشش‌های یاری‌دهنده‌ای هستند که از ژرفای ناخودآگاه می‌آیند و هادی ارواح هستند. یونگ در این‌باره می‌نویسد: «در افسانه‌های پریان مکرر در مکرر با موضوعات حیوانات یاری‌دهنده مواجه می‌شویم. آن‌ها انسان گونه عمل می‌کنند، به زبان انسانی سخن می‌گویند و عقل و معرفتی برتر از عقل و معرفت انسان نشان می‌دهند. در این موارد می‌توانیم بگوییم که روح مثالی در شکل حیوان متجلی شده است». (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۲۷)

در این داستان، نوروز پس از شنیدن سخنان کشمیر بازرگان با این‌که تصمیم گرفته به‌سوی روم برود اما هنوز تردیدهایی دارد که این بار پیر دانا در عالم رؤیا- که مؤثرترین نوع ارتباط ناخودآگاه با عالم خودآگاهی است- در هیئت دو بلبل بر نوروز نمایان می‌شود و ضمن صحبت درباره سرنوشت شاهزاده، راه چاره را که تحمل رنج و زحمت است برای رسیدن به گل، به او نشان می‌دهند:

...به شیدایی بسی نامش برآید　　کزان شیرین‌دهن کامش برآید

بسی بیند جفا زین مار نُه‌سر　　خورد خونابه در این دارِ شش‌در

زند غوطه به دریا چون نهنگان　　کند پنجه به صحرا چون پلنگان

زمانی با گوزنان راز گوید　　گهی با آهوان غم باز گوید

ولیکن عاقبت کارش برآید　　گل صدبرگ از خارش برآید

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۰۳)

این دو بلبل به‌عنوان پیر دانا، یک بار دیگر نیز در اواخر داستان، به یاری نوروز می‌آیند و در عالم خواب خبر دزدیده شدن گل به‌وسیله طوفان جادو را به او می‌دهند و او را به جایگاه طوفان جادو راهنمایی می‌کنند.

ج- کشیش: نوروز بعد از رساندن شروین به وصال سلمی، در حرکت خود به‌سوی روم با کشیشی دیدار می‌کند؛ کشیش به‌عنوان پیر دانا ضمن دلداری دادن به نوروز، پیش‌بینی می‌کند که او به علت کار خوبی که در وصال شروین و سلمی آن‌جا م داده به خواسته‌اش خواهد رسید:

چرا بر دل نهی از بهر گل بار　　چرا ترسی ز بهر مهره از مار

مخور غم کز غمت شادی فزاید　　ز اقبالت گل دولت برآید

(همان:۵۹۹)

د-پری: پریان که در افسانه‌ها و روایات عامیانه بر روی کوه‌ها، نزدیک گودال‌ها و سیلاب‌ها یا در اعماق جنگل‌ها، نزدیک غارها یا در کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها ظاهر می‌شوند، نمادی از قدرت‌های خارق‌العادهٔ روح و یا ظرفیت‌های طرارانهٔ تخیل‌اند که در تکامل تدریجی روان آدمی قرار گرفته‌اند و از تطابق با واقعیت شروع شده و تا پذیرش خود در چارچوب شخصی ختم می‌شوند به‌عبارت‌دیگر پریان آرزوهای سرکوفته ما را برآورده می‌کنند. (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴: ۲۲۱/۲-۲۱۸)

لوفلر دلاشو برای پریان چند کارکرد قائل می‌شود که یکی از آن‌ها این است: پری، بخشنده مال و خواسته، نمایشگر رمزی راهنما و آموزگاری است که نظرکردگان خود را یاری می‌دهد تا در

ناخودآگاهی خویش که سرچشمهٔ معارف تمامی‌ناپذیر است، نفوذ کند. (لوفلر دلاشو،۱۳۸۶: ۲۴۷-۲۴۶)

در این داستان، پری به‌عنوان پیر دانا در هیئت جوانی بر نوروز که از اسب افتاده و بعد از یک ساعت بیهوشی به هوش آمده ظاهر می‌شود و یک جام شراب به او می‌دهد و نوروز با نوشیدن آن خستگی‌اش رفع می‌شود؛ این پیر دانا بدین‌ترتیب ناتوانی قهرمان را جبران می‌کند و او را قادر می‌سازد عملیات خود را به سرآن‌جا م برساند. پری (پیر دانا) ضمن پرس‌وجو درباره رنج و زحمت نوروز، با آوردن مثال‌هایی که دالّ بر تحمل زحمت برای رسیدن به هدف هستند او را دلداری می‌دهد و به ادامه راه ترغیب می‌نماید.

ه- پیر غیبی به‌صورت کشیش: نوروز در راه ارمن که برای آزاد کردن گل از دست طوفان جادو می‌رفت در کوهساری، پیر غیبی را به‌صورت کشیش سالخورده‌ای مشاهده کرد؛ این شخص به‌عنوان پیر دانا؛ نوروز را به جایگاه طوفان جادو راهنمایی می‌کند و چگونگی غلبه بر او را به نوروز یاد می‌دهد؛ در این میان، اسم اعظم را به او یاد می‌دهد تا در هر مشکلی که برای او پیش می‌آید با خواندن آن مرادش برآورده شود؛ اسم اعظم، در واقع طلسم جادویی است که پیر قصه‌های پریان آن را به‌عنوان قدرت غیرمنتظره جهت کسب موفقیت، در ادامه راهنمایی قهرمان به او می‌دهد. بدین‌ترتیب و با راهنمایی این پیر دانا، نوروز مأموریت خود را با موفقیت به اتمام می‌رساند و با آزاد کردن گل که به‌عنوان آنیمای او مطرح است شخصیت خود را تکامل می‌بخشد و آماده بازگشت و نثار خیر و برکت به سرزمین خود می‌شود.

۷-۴- همراه قهرمان: در داستان‌هایی که بیانگر مفهوم آشناسازی (پاگشایی) هستند در مراحل اولیه سلوک قهرمان، کسی با او همراهی می‌کند؛ همراه قهرمان، گاهی برادر یا برادران او هستند؛ همانند داستان ملک محمد که برادرانش او را تا دهانه چاهی که جایگاه دیو بود همراهی کردند (ر.ک: امیرقاسمی،۱۳۹۱: ۵۶-۴۸) و گاهی کسی غیر از برادر، همراه قهرمان حرکت می‌کند همانند داستان بیژن -که او مأمور دفع گرازها می‌شود- و در این مأموریت گرگین به‌عنوان همراه او تعیین می‌شود. تا مرز توران که سرزمین تاریکی است با قهرمان (بیژن) همراه است و بعدازآن بیژن به‌تنهایی به سلوک خود ادامه می‌دهد. (ر.ک: فردوسی،۱۳۷۶: ۵)البته انواع دیگری از همراهی مانند همراهی پدر و مادر یا لشکر نیز وجود دارد .اما در داستان موردمطالعه ما، همراه قهرمان (نوروز) از نوع دوم است و شخصی به اسم مهران، پسر مهرسب حکیم، مأمور می‌شود در این سفر خودشناسی

(نوآموزی) قهرمان را همراهی کند. این همراهی تا مرز تعیین سرنوشت قهرمان ادامه دارد و از آن‌جا به بعد وی باید به‌تنهایی راه خویش را بپیماید. نوروز که مانند برخی شاهزادگان این نوع قصه‌ها، مدتی از عمر خود را در انزوا و به‌احتمال‌زیاد با رعایت تابوهایی سپری کرده برای یافتن مطلوب خویش می‌خواهد به‌تنهایی سفر خویش را آغاز کند اما با توجه به این‌که تنها رفتن رسم این نوع قصه‌ها نیست، مهران همراه او می‌شود. شاید یکی از این دو نفر «ایزدی برای طلوع خورشید و دیگر برای غروب آن باشد همراهی این افراد تا جایی الزامی است که نقش و ضرورت حضور آن‌ها ایجاب می‌کند. این مراقبان عبور موظف‌اند «عابر» قصه را تا مرز مرحله انزوا یعنی مرحله قطع ارتباط قهرمان با دنیای پیشین خود، همراهی کنند». (امیر قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۲۷- ۱۲۶)

در داستان *گل و نوروز* ابتدا نشانی از همراه نیست اما بعد از صحبت مهرسب حکیم با نوروز برای پند و اندرز نوروز و قبول نکردن او و اصرار برای سفر، مهران به‌عنوان همراه او تعیین می‌شود تا در این راه پرخطر یار و یاور نوروز باشد.

این همراهی به‌نوعی دیگر در مراسم عروسی جلوه‌گر می‌شود؛ آن‌جا یی که دو نفر به‌عنوان ساقدوش و سولدوش درگذر ازدواج، داماد را همراهی می‌کنند.

۸-۴- درخت: از میان معانی نمادین درخت در داستان «*گل و نوروز*»، دانش و معرفت و آگاهی بخشی آن موردتوجه است؛ به این دلیل که قهرمان «نوروز» در خواب می‌بیند که در پای درخت سروی به خواب رفته و دو مرغ بر شاخه آن نشسته‌اند و درباره سرنوشت او گفتگو می‌کنند. درخت به سبب این‌که از زمین می‌روید و سر بر آسمان می‌ساید نماد سیر انسان به آگاهی و فرزانگی است.

اعتقادات مذهبی درباره درخت، ازجمله دانش و معرفت بخشی آن، در بسیاری از تمدن‌ها رواج دارد؛ چنانکه مطابق عقیده هندوان، «بودا» در ۳۶سالگی هنگامی‌که زیر درخت انجیری نشسته بود به حقیقت رسید و نام این درخت بعدها «درخت دانش» گردید (ر.ک: زمردی، ۱۳۸۵: ۱۸۸)«به‌زعم بودایی‌ها درخت «بودهی» یا درخت «بو» هم سرچشمهٔ زندگی برای همه موجودات است و هم درخت فرزانگی. «ساکیامونی بودا» پای همین درخت خرد بود که تصمیم مهمش را گرفت که تا رسیدن به مقام فرزانگی، زیر شاخه‌های آن بنشیند. زیر همین درخت خرد بود که او با پشت سر گذاشتن وسوسه و تهدید «مارا» و سه دخترش «تانا»، «راتی»، «گارا» که همچون شاخه‌های پیچان درختی جوان و پربرگ بودند و ترانه‌های بهاری می‌خواندند، به فرزانگی نائل آمد» (پورجعفری،

۱۳۸۸: ۳۹) بعضی اقوام ادعا می‌کردند که در زمزمه برگ‌ها، طنین آوای خدایان را می‌شنوند. این اقوام با شنیدن صدای برگ‌ها از آینده خبر می‌دادند و غیب‌گویی می‌کردند. (دوبوکور،۱۳۸۷: ۲۲)

علاوه بر این با توجه به این‌که عروج به آسمان یکی از کهن‌ترین ابزارهای ارتباط شخصی با خدایان است در آیین‌های آشناسازی تصور بر این است که «درخت نماد محور کیهان، درخت جهان است و با بالا رفتن از آن نوآموز وارد آسمان می‌شود». (الیاده، ۱۳۸۲: ۱۹۰)

بنابراین نوآموز، برای رساندن خویش به سرچشمه امر مقدس، برای تغییر وضع وجودی خویش و برای همسانی با نمونهٔ اولیه انسان مذهبی به‌طور نمادین به آسمان می‌رود و این کار با نماد درخت صورت می‌گیرد. در اکثر داستان‌هایی که ژرف‌ساخت آن‌ها آیین‌های آشناسازی (پاگشایی) است آگاهی‌بخشی قهرمان در پای درخت یا در بالای آن صورت می‌گیرد؛ همچنان که در «قصهٔ شهر سنگستان»، شاهزاده وقتی در زیر درخت سدر می‌خوابد به‌وسیله کبوتران به اشراق دست می‌یابد یا در داستان شهریار بابل با شهریار زاده در *مرزبان‌نامه*، شهریار زاده بعد از نابینا شدن به‌وسیله عمویش، از درختی بالا می‌رود و در آن‌جا به‌وسیله پریان به اشراق و آگاهی دست می‌یابد. در این داستان (*گل و نوروز*) نیز اشراق و آگاهی نوروز در پای درخت سرو اتفاق می‌افتد؛ علاوه بر مفهوم نمادین و تقدس درخت به‌طورکلی، خود درخت سرو به‌طور خاص از تقدس و نمادینگی برخوردار است و در ادبیات فارسی رمز بلندی و جاودانگی است و در آیین زرتشتی اعتقاد داشتند زرتشت نهال آن را از بهشت آورده است؛ بنابراین نوروز که مراحل مراسم آشناسازی را طی می‌کند و می‌خواهد به اشراق دست یابد به پای درخت سرو می‌رود تا بتواند به‌واسطه دیدار با خدایان یا نیروهای آسمانی به سعادت دست یابد چون درخت رمز ارتباط با عالم بالا و خدایان است تا نوآموز وضع وجودی خویش را تغییر دهد و تجربه حیات دیگر را به دست بیاورد. نوروز در پای درخت؛ تجربه دیدار با خویشتن و ارتباط با ناخودآگاهی را به دست می‌آورد؛ چون درخت رمز دانش و معرفت و آگاهی بخشی است همچنان که حضرت موسی (ع) تجلی خداوند را به‌صورت آتش در میان درختی در کوه طور مشاهده کرد و به پیامبری مبعوث شد؛ در حقیقت، نوروز با خوابیدن در زیر درخت سرو موفق می‌شود به اشراق برسد و با ناخودآگاه خودش ارتباط برقرار کند.

۹-۴- اژدها: «رویارویی پهلوان و اژدها یک زمینهٔ اسطورهٔ جهانی است، نوعی نمودگار و انموذج ذهنی است، پندار - نگاره‌ای است دیرین که در ژرفای تاریک نفس آدمی‌زاده می‌شود، می‌میرد تا دوباره زاده شود و چون بت عیار به شکل دیگر آید». (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۳۷)

رستگار فسایی روبه‌رو شدن پهلوان در یکی از ماجراهای خود با اژدها و کشتن آن را یکی از مشخصات اساطیر آریایی می‌داند که به‌صورت جزئی از حماسه‌های پهلوانی درآمده است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۲)

به اعتقاد یونگ، ستیزه منِ خویشتن با سایه در اندیشه انسان بدوی به‌صورت مبارزه قهرمان با اژدها نمود می‌یابد و کشتن قهرمان، اژدها را بیان نمادین تکوین شخصیت انسان و دستیابی او به فردیت و شناخت خویش است و نوعی اعلام استقلال و رهایی یافتن از سلطهٔ مادر است. (ر.ک یونگ، ۱۳۸۷: ۱۷۶- ۱۷۵)

مطابق با این دیدگاه، کشتن اژدها، در مراسم آشناسازی (پاگشایی) با محتوای تمثیلی و رمزی‌اش از اهمیت خاصی برخوردار بوده است که در آن نوآموز در نمایشی رمزی با گرز (سلاح آیینی) خود اژدها را می‌کشته است. به اعتقاد لوفلر دولا شو نیز اژدها در مراتب راز آموزی، رمز محظورات خیالی است که مانع از پیوند متعارف و طبیعی خودآگاهی با ناخودآگاهی می‌شوند و کشتن اژدها رمز رهایی از قیود خودآگاهی و اقدام به کشف ناخودآگاهی است. (لوفلر دلاشو، ۱۳۸۶: ۲۴۰)

علاوه بر این، طبق نظر برخی اسطوره‌شناسان، اژدها نماد اساطیری قوای طبیعت است که در این صورت قهرمان نماد ایزد خورشید خواهد بود و اژدها نمادی از شب یا یخبندان زمستانی یا آسمان ابرآلود؛ و کشته شدن اژدها به‌وسیله قهرمان بیان نمادین رسیدن فصل بهار و غلبه خورشید بر شب و زمستان است. نبرد قهرمان خورشیدی با اژدها در واقع نبرد آسمان و زمین است؛ که در آن آسمان و برترین نیروی حیات‌بخش آن، خورشید (گاهی به‌صورت پرنده‌ای عظیم‌الجثه که نماد خورشید است) به جنگ با اژدها (نماد زمین) می‌پردازد و «این جنگ مکرر، نمادی از رویارویی نیروهای آسمان با زمین، روز با شب، گرما با سرما، رطوبت با خشکی و نظایر آن است». (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۱۰۳)

در داستان موردمطالعه ما، همانند بسیاری از داستان‌های اساطیری، کشتن اژدها، شرط پدر دختر ،پادشاه، برای خواستگاران است تا هرکس می‌خواهد با دختر او «گل» ازدواج کند ابتدا باید اژدهایی که مزاحم شهر و اهل شهر است و آسایش آن‌ها را سلب کرده بکشد:

به ایوانم کسی سر برفرازد که آن مارسیه را صید سازد

به دامادی من آن کس را پسندم جز او دل در کس دیگر نبندم

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۹۹)

نوروز مثل سایر قهرمانان با قبول چنین شرطی به ستیز با اژدها می‌پردازد؛ از دیدگاه روانی و اجتماعی، برای نوروز که مراسم آشناسازی (پاگشایی) را پشت سر می‌گذارد کشتن اژدها بیان نمادین تکوین شخصیت و دستیابی به فردیت و اعلام استقلال و رهایی از سلطه مادر است چون هدف از این مراسم این است که فرد به شناخت خود دست یابد و تغییر اساسی در زندگی او به وجود بیاید. از طرف دیگر، کشتن اژدها رمز رهایی از قیود خودآگاهی و اقدام به کشف ناخودآگاه و ارتباط با آن است ازآن‌جا که آنیما در ناخودآگاه جای دارد بنابراین قهرمان ابتدا باید اژدها (قیود خودآگاهی) را از میان بردارد تا بتواند به آن‌ها دست یابد؛ بر این اساس نوروز برای رسیدن به آنیمای خود (گل) طبق شرط پادشاه ابتدا اژدها را می‌کشد (از سایه که اولین لایه و سد روانی برای وارد شدن به ناخودآگاه است می‌گذرد) و بعدازآن- البته با طی مراحلی -می‌تواند به آنیما (گل) دست یابد. اما بر اساس اسطورهٔ طبیعت، نوروز نماد ایزد خورشید است که با اژدها به‌عنوان نماد شب یا یخبندان زمستانی یا آسمان ابرآلود مبارزه می‌کند و غلبه او بر اژدها بیان نمادین رسیدن فصل بهار و غلبه خورشید بر شب و زمستان است؛ نکته جالب‌توجه در داستان در ارتباط نوروز با خورشید این است که نوروز در جواب دیده‌بانی که او را از جنگ با اژدها بر حذر می‌دارد خودش را به خورشید تشبیه می‌کند:

جوابش داد نوروز جهان‌سوز که من چون خور به تیغ آسمان‌سوز

برآرم دود از این پتیاره زشت بسوزم در دمش مانند انگشت

(همان: ۶۱۲)

به عقیده نگارندگان، این تشبیه نمی‌تواند تصادفی باشد و ناشی از یک اندیشه کهن‌الگویی است و ریشه در اساطیر مربوط به قوای طبیعت دارد.

۱۰-۴-سلاح آیینی (گرز): در داستان *گل و نوروز* مثل بسیاری از داستان‌های مشابه – که اژدهاکشی در آن‌ها صورت می‌گیرد- کشتن اژدها با گرز آن‌جا م می‌شود آن هم گرزی که «گاوسر» است:

هژبر اژدهاکش نیزه بگذاشت عمود گاوسر بر گردن افراشت

بزد بر کله و مغزش فروریخت زمین با خون و مغزش در هم آمیخت

(همان:۶۱۶)

گرز سلاحی بود که از فلز ساخته می‌شد و پهلوانان می‌توانستند با آن دیوان و سایر هیولاها را شکست بدهند؛ «در اساطیر هند و ایرانی گرز به‌عنوان زین افزار ویژه ایزدان نماد آیینی تندر و آذرخش است که به‌وسیله آن اژدهای کیهانی اوژنیده می‌شود ...و نشانه‌هایی از اژدهاکشی مهر با گرز در آیین مهرپرستی غربی بر جای مانده است» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۱۲۹).

این سلاح آیینی و توتمی (گرز) معمولاً گاوسر (گاوسار) بوده است این امر ناشی از این بوده است که در جوامع باستان نگاشتن تصویر حیوانات بر روی سلاح جنگجویان از آئین‌ها و توتم‌های رایج بوده است و بر این باور بوده‌اند که توتم حیوان نقش شده در جنگ به یاری قهرمان می‌شتابد و خاصیتی جادویی به سلاح می‌بخشد؛ بنابراین گاوسر یا گاوپیکر بودن گرز در اساطیر ایران ناشی از این است که گاو همراه با انسان نخستین (کیومرث) جزو اولین آفریده‌های اهورامزدا بوده و از تقدس و احترام خاصی برخوردار بوده است و مثل انسان نخستین به دست اهریمن کشته شده بود. در داستان فریدون نیز، ضحاک (اژدها) هم پدر او را می‌کشد هم گاو برمایون را که پرورنده اوست. چنانکه ملاحظه می‌شود «اژدهاک مانند اهریمن اوژننده مرد است و گاو و خود او نیز به دست مرد و گاو باید اوژنیده شود». (همان:۲۴۶) بر این اساس گرز گاوسار یا گاوپیکر نماد و نماینده گاو است و تنها هنگامی‌که مرد و گاو یکی می‌شوند (پهلوان اژدهاکش به گرز گاوسر مسلح می‌شود) می‌توانند اژدها را بکشند.(همان)

این سلاح در آیین‌های آشناسازی نیز از اهمیت زیادی برخوردار بوده است؛ به‌گونه‌ای که در مراسم و مناسک تشرف نوآئینان مهری، ضمن رسم ویژه‌ای پیر و مرشد مهری در نمایشی رمزی با گرز خود اژدها را می‌کشته است (همان: ۲۴۰)

علاوه بر این در سایر جوامع نیز «سلاح مخصوص فرد، پس از مراسم آیینی به‌ویژه مراسم پاگشایی (آشناسازی) از طرف رئیس قبیله به فرد اهدا می‌شود. فرد پس از عبور از آزمایش‌های سخت و طاقت‌فرسا وارد جرگه مردان می‌شود و لایق داشتن سلاح». (توسل پناهی ۱۳۹۱: ۱۳۷)

بر این اساس، در داستان موردمطالعه ما نوروز که مراسم آشناسازی را پشت سر می‌گذارد دارای این سلاح ویژه است و مثل سایر پهلوانان در داستان‌های مشابه بر اساس این پیشینه اساطیری، اژدها را با گرز گاوسر که یک سلاح آیینی و نمادین است، می‌کشد.

۱۱-۴- شکار: در اوایل داستان، نوروز که برای سیر و سیاحت و شکار به صحرا رفته با بازرگانی به اسم جهان‌افروز کشمیری دیدار می‌کند و او درباره گل به نوروز خبر می‌دهد؛ شکار و شکارگاه در داستان‌های اساطیری دارای معنای نمادین است و در تحلیل ژرف‌ساخت داستان به کشف ارتباط آن با سایر عناصر اساطیری داستان نیاز داریم؛ در فرهنگ نمادها، شکار یک امتیاز الهی محسوب شده و دنبال کردن ردّ پای حیوان، جستجوی راهی است که به ذات اعظم می‌رسد. شکار در بین اقوام مختلف جایگاه خاصی داشته است؛ ازجمله فراعنه مصر، شکار را آزمون ارزش‌ها و نشانه بقای جوانی می‌دانسته‌اند. همچنین شکار به معنی خالی کردن زمین لم‌یزرع از حیوانات وحشی و ظهور عالم غیب است. به‌طورکلی نمادگرایی شکار از دو جنبه قابل‌بررسی است: کشتن حیوان نشانه از بین بردن جهل و گرایش‌های پلید انسانی است و از سوی دیگر جستجوی صید، به معنای پی گرفتن ردّ پای خداوند است. (شوالیه وگربران،۱۳۸۵: ۷۳/۴-۷۲) با توجه به این توضیحات، شکار راهی برای رسیدن به ناخودآگاه و شکارگاه جایگاه رمزآمیز خداوند است. نوروز به‌واسطه شکار کردن در صحرا اولین رویارویی با سایه درونی خویش را تجربه می‌کند؛ به این دلیل که شکار کردن پلی برای ورود به ساحت ناخودآگاه است. نوروز از طریق شکار کردن از قلمرو ناشناخته‌ها و حجاب‌های ظلمانی عبور می‌کند و با ورود به حیطهٔ ناخودآگاهی (جایگاه رمزآمیز خداوند) با پیر دانا که در وجود جهان‌افروز کشمیری نمود یافته دیدار می‌کند و نشانی گل را به‌عنوان آنیمای درون (ناخودآگاهی) خود از او می‌گیرد؛ بنابراین شکارگاه (صحرا) مرکز زندگی و سرچشمهٔ حیات و نوزایی است و حرکت نوروز برای تحول و دگرگونی و دستیابی به حیات جدید از آن‌جا آغاز می‌شود.

۱۲-۴- کوه: کوه به‌عنوان یک مکان اسرارآمیز در داستان‌های اساطیری، در داستان *گل و نوروز* نیز به‌عنوان یک مکان نمادین در ژرف‌ساخت اساطیری داستان جایگاه مهمی دارد که ما دو

مورد آن را در ارتباط با تحلیل اساطیری داستان موردبحث قرار می‌دهیم، مورد اول جایی است که نوروز به بهانه دیدار با زاهد به کوهی می‌رود که غاری نیز در آن‌جا وجود دارد و از آن‌جا رهسپار سرزمین روم می‌شود و مورد دوم زمانی است که برای آزاد کردن گل از دست طوفان جادو به سمت ارمن می‌رود و در کوهی خلوت می‌کند و پیر غیبی را به‌صورت کشیشی دیدار می‌کند و پیر غیبی او را برای ادامه مسیر راهنمایی می‌کند؛ چنانکه می‌دانیم یکی از نکات اساسی در بینش اساطیری کوه‌ها، قداست و جنبه اسرارآمیز آن در ارتباط با پروردگار است. در فرهنگ نمادها کوه ملتقای زمین و آسمان، جایگاه خدایان و غایت عروج بشر معرفی شده است. (همان،۱۳۸۵: ۶۳۶/۴)

رمز تقدس کوه در این است که جایگاه خدایان است و بالا رفتن از آن چون عروجی است به‌سوی آسمان، و چون وسیله‌ای است برای دخول به الوهیت و چون بازگشتی است به مبدأ. (همان، ۶۳۷) شمیسا نیز در کتاب *داستان یک روح*، کوه را رمز مرگ و زندگی و رمز رهایی می‌داند و رأس کوه را به نقل از *فرهنگ سمبل‌ها*، رمز کلیت معرفی می‌کند. (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۰۸) با توجه به این توضیحات، رفتن نوروز به کوه و خلوت کردنش در آن‌جا، برای عروج و سیر اندیشه‌اش به جهان فراتر است چون کوه از قداست برخوردار است و جایگاه خدایان و مقدسان است و یکی از حیطه‌های ناخودآگاهی است و به همین جهت دیدار او با پیر غیبی به‌عنوان یکی از نیروهای ناخودآگاهی در آن‌جا صورت می‌گیرد. ارتباط معنای رمزی کوه با مراسم آشناسازی در این است که در این مراسم، نوآموز می‌خواهد برای تغییر وضع وجودی خویش و برای همسانی با نمونهٔ اولیه انسان مذهبی به‌طور نمادین به آسمان برود و با خدایان یا نیروهای آسمانی دیدار کند و به سعادت دست یابد و با توجه به این‌که کوه جایگاه خدایان و ملتقای آسمان و زمین است و بالا رفتن از آن به‌منزله وارد شدن به آسمان و ارتباط با خدایان است بنابراین نوروز برای خودسازی و جدا شدن از جهالت کودکی و نادانی به کوه می‌رود و در آن‌جا خلوت می‌کند و به اشراق دست می‌یابد.

۱۳-۴- دایه (پیرزن): در برخی داستان‌ها با پیرزنی مواجه هستیم؛ این پیرزنان که گاهی دارای شخصیت مثبت و سازنده هستند و گاهی منفی؛ در داستان‌هایی همچون *گل و نوروز* با عنوان «دایه» شناخته می‌شوند. قهرمان داستان در شهر غریب و به‌عنوان غریبه‌ای به سراغ او می‌رود و او که (در نقش مثبتش) آگاه، مهربان، پناه دهنده، مطلع از حوادث و اتفاقات شهر، راهنما، باهوش و داننده راه و چاه کارها و حلال مشکلات است». (امیر قاسمی، ۱۳۹۱: ۸۱) با آغوش باز از قهرمان استقبال می‌کند و او را در رسیدن به هدفش یاری می‌دهد.

در داستان *گل و نوروز*، نقش پیرزن را دایه گل که زن بخت افروز رومی بود- و نوروز او را از دست دزدان نجات داده بود- بر عهده دارد و بعد از کشتی گرفتن نوروز با شبل زنگی و شکست دادن او به نزد نوروز می‌آید و از عاشق شدن گل خبر می‌دهد؛ نوروز برای رسیدن به وصال گل از او کمک می‌خواهد و همچنان که گفتیم مثل همه قصه‌هایی از این نوع، خودش را غریبه‌ای معرفی می‌کند و او را به‌عنوان مادر خودش می‌داند:

مرا هم مادری هم نور دیده مشو چون طره از من سر کشیده

چو می‌دانی که من اینجا غریبم ببخش از خوان بخشایش نصیبم

بساز این خسته‌دل را مرهم ریش غریبان را مکن بیگانه از خویش

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۲۷)

و دایه قول همکاری و یاری به او می‌دهد. این پیرزنان و در این داستان —دایه- به علت موقعیتی که دارند به‌آسانی به دربار پادشاه رفت‌وآمد می‌کنند و با دختر پادشاه در تماس هستند، تعیین‌کننده سرنوشت قهرمانان هستند و آن‌ها را برای آغاز حرکت و مسیر جدید یاری می‌دهند.

۱۴-۴- طوفان جادو (دیو): در اواخر داستان شخصی به اسم طوفان جادو، «گل» را از قصر شاه روم می‌رباید و به سرزمین ارمن می‌برد، ویژگی‌هایی که در داستان برای طوفان جادو نقل می‌شود؛ از قبیل جادوگری، پتیارگی، سیاه بودن، برآمدن دود از دهان، ثروتمند بودن و ...ویژگی‌های دیوان است. علاوه بر آن ربودن و اسیر کردن دختران نیز از کارکردهای دیوان است؛ همچنان که در ربودن ضحاک اهریمنی، دختران جمشید -ارنواز و شهرناز-را می‌بینیم یا به‌نوعی دیگر در داستان بیژن و منیژه که منیژه اسیر افراسیاب اهریمنی است و مخصوصاً افسانه‌های اساطیری همچون داستان ملک‌محمد که دیوها دختران را اسیر کرده‌اند .همچنین طوفان جادو در این داستان چندین بار به دیوی تشبیه می‌شود که انگشتری حضرت سلیمان را ربوده و یا مانند دیوی که از زندان جمشید جسته است. بنابراین طوفان جادو را باید از زمره دیوان به حساب آورد. او همانند دیوان سایر قصه‌ها بسیار قوی و مهاجم است و از نیروی سحر و جادو برخوردار است و همچون دیوان سایر قصه‌ها شکل ظاهری آن با جزئیات ترسیم نمی‌شود و تنها سیاهی توصیف می‌شود که ماری در دست

دارد و از دهانش دود جهنم بیرون می‌آید. معمولاً قهرمانان با راهنمایی دختر اسیر، بر دیوها پیروز می‌شوند اما در این داستان، نوروز با راهنمایی پیر غیبی -که نمادی از نیروهای ناخودآگاهی است- بر طوفان جادو غلبه می‌کند و گل را از بند او آزاد می‌کند.

دیوها اغلب ثروتمندند و صاحب قصرهایی در جاهای مرتفع و یا در زیرزمین هستند. (امیر قاسمی، ۱۳۹۱: ۸۴) طوفان جادو نیز همین ویژگی را دارد به‌گونه‌ای که وقتی نوروز قدم در قصر او می‌گذارد:

هر آن گنجش که پیش آمد نهانی در آن‌جا دید گنجی شایگانی

در آن بتخانه هر سویی که بشتافت بسی تمثال‌های مختلف یافت

به هر طرفی طرایف یافت بی‌حد به هر مخزن خزاین دید بی‌عد

(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۶۶۲)

از طرف دیگر و با توجه به اسطوره فصل‌ها و طبیعت، طوفان جادو در اصل دیو سرما و تاریکی است که «گل» را به‌عنوان نماد باروری و سرزندگی و حیات می‌رباید و بر قهرمان داستان است که باید به‌عنوان ایزد خورشیدی برود و دختر اسیر را آزاد کند. اصلاً اسم «طوفان جادو» در دلالت بر مفهوم سرما و تاریکی قابل‌توجه است؛ چون طوفان به‌عنوان یک نیروی مخرب طبیعت برای انسان ابتدایی هراس‌آور بوده و نیرویی بوده است که در فصل سرد سال سرما و تاریکی را حاکم می‌گردانیده است و نکته جالب‌توجه در داستان این است که «گل» به نرگس تشبیه می‌شود و طوفان جادو به باد مهرگان- با توجه به این‌که گفتیم طوفان جادو دلالت بر سرما و تاریکی دارد-؛

چو نرگس دید گل را خفته در باغ چو باد مهرگان بربودش از شاخ (همان :۶۵۰)

نوروز به مهر خورشید تشبیه می‌شود- با توجه به این‌که گفتیم نوروز، ایزد خورشیدی است-؛

تو مهری و چو از خاور برآیی کنی چون ذره خلقی را هوایی (همان:۶۶۱)

با توجه به این نکات می‌توان گفت طوفان جادو پادشاه سرما و تاریکی و نوروز ایزد خورشیدی است و اسارت گل بیانگر خواب طبیعت (فصل سرد) و آزادی او بیانگر بیداری طبیعت و فصل گرم

است؛ بنابراین غلبه نوروز بر طوفان جادو و آزادی گل بیان نمادین سپری شدن فصل سرد سال و رسیدن فصل گرم و بیداری طبیعت است.

۵- نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان گفت ژرف‌ساخت اساطیری داستان *گل و نوروز*، بیان نمادین آیین‌ها و نمادهای آشناسازی است. قهرمان داستان، نوروز است که مطابق مراسم آشناسازی، ابتدا مدتی را در قصر در انزوا به سر می‌برد. سپس در اثر سیر و سیاحت و شکار در دشت، با بازرگانی که از روم آمده دیدار می‌کند و این دیدار زمینه‌ساز آگاهی او از «گل» دختر پادشاه روم می‌گردد و همین آگاهی باعث جدایی او از خانواده می‌شود. بدین‌ترتیب نوروز به همراه مهران رهسپار سرزمین روم می‌شود و در طی سفر، آزمون‌ها و دشواری‌های آشناسازی را در طی نبردهای مختلف و غلبه بر سلم رومی، اژدها، شبل زنگی، فرخ‌روز شامی و طوفان جادو پشت سر می‌گذارد و با موفقیت در این آزمون‌ها به‌نوعی به تجربهٔ حیات جدید و استعلای روحانی دست پیدا می‌کند و اصطلاحاً به «تولد مجدد» می‌رسد و بدین‌ترتیب مرحله تغییر و دگرگونی را پشت سر می‌گذارد و نهایتاً با دختر پادشاه روم، (گل) ازدواج می‌کند و همراه او به ایران و نزد پدر باز می‌گردد که بیانگر مرحلهٔ آخر آشناسازی یعنی بازگشت است. این داستان با بسیاری از عناصر و مراحل مراسم آشناسازی از قبیل انزوا، جداسازی، مرگ و تولد مجدد، اشراق در پای درخت، آزمون‌های سخت (شکنجه)، پیر دانا و... تطبیق دارد. به‌علاوه نمادهای به‌کاررفته در این داستان در ارتباط کامل با مراسم آشناسازی هستند.

از سوی دیگر، بر اساس اسطورهٔ طبیعت (تغییر فصول) نوروز به‌عنوان ایزد خورشید است که «گل» را به‌عنوان نماد باروری و سرزندگی و حیات از دست اژدها و طوفان جادو که پادشاهان سرزمین سرما و تاریکی هستند رهایی می‌بخشد که این رهایی و آزاد شدن «گل» بیان نمادین سپری شدن خواب طبیعت (فصل سرد) و رسیدن زمان بیداری طبیعت و فصل گرم است. ضمن این‌که، نام‌های نوروز، گل و طوفان جادو در ارتباط با این نوع تحلیل بسیار معنادارند؛ نوروز، ایزد خورشید است و با روز اول سال (نوروز) که خورشید در آن نیروی باروری طبیعت، مخصوصاً گل را به دست می‌آورد، هم‌نام است. گل نماد باروری و حیات است مثل هم‌نام خود، گل طبیعت، هر سال فقط یک بار در فصل بهار از قصر بیرون می‌آید و باقی سال مثل گل طبیعت در پرده است و طوفان جادو که دیو سرما و تاریکی است با طوفان‌های مخرب طبیعت هم‌نام است و هم اوست که نیرویی باروری

و حیات طبیعت (گل) را می‌رباید. افزون بر این، مشبه‌به‌های به‌کاررفته برای این اشخاص کاملاً با این تحلیل همخوانی دارند؛ بدین‌ترتیب که نوروز به‌عنوان ایزد خورشید، به خورشید و مهر تشبیه می‌شود؛ گل به‌عنوان رمز باروری و حیات طبیعت، به گل نرگس و طوفان جادو به‌عنوان دیو سرما و تاریکی، به باد مهرگان.

منابع:

- اتونی، بهروز، ۱۳۹۰، «پاگشایی قهرمان در حماسه‌های اسطوره‌ای»، مجله *ادب‌پژوهی*، شماره ۱۶، ص ۸۱-۱۰۵
- الیاده، میرچا، (۱۳۶۸)، *آیین‌ها و نمادهای آشناسازی*، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: آگه.
- ـــــــــــ (۱۳۸۲)، *اسطوره ،رؤیا، راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: نشر علم.
- ـــــــــــ (۱۳۸۶)، *چشم‌اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ـــــــــــ (۱۳۸۴)، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: طهوری.
- ـــــــــــ (۱۳۹۲)، *آیین‌ها و نمادهای تشرف*، ترجمهٔ مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر.
- امیر قاسمی، مینو، (۱۳۹۱)، *درباره قصه‌های اسطوره‌ای*، تهران: نشر مرکز.
- بالار، مرتضی و همکاران، (۱۳۹۷)، «فرایند فردیت‌یابی همای در منظومه *همای و همایون* بر اساس نظریه تفرد یونگ»، مجله *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، دوره ۱۴، شماره ۵۱، ص ۸۲-۴۹.
- بتلهایم، برونو، ۱۳۹۲، *افسون افسانه‌ها*، ترجمه اختر شریعت‌زاده، تهران: هرمس.
- بهار، مهرداد، (۱۳۸۴)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- پارسا، احمد و اشرفی، ناهید، (۱۳۸۷) «بن‌مایه اساطیری- آیینی خره بماه و بهرام گور در *مرزبان‌نامه*»، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال ۴۱، شماره ۴، پیاپی ۱۶۳، ص ۵۲-۴۱.
- پورجعفری، محمدرضا، (۱۳۸۸)، *درآمدی بر انسان‌شناسی هنر و ادبیات*، تهران: ثالث.
- توسل پناهی، فاطمه، ۱۳۹۱، *توتم و تابو در شاهنامه*، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- حسینی، مریم و شکیبی ممتاز، نسرین، ۱۳۹۳، «تحلیل روان‌شناختی دعوت و طلب و نقش آن در آشناسازی و تشرف قهرمان»، *دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی*، سال ۲۲، شماره ۷۶، ص ۲۷-۵۰.
- خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰، *گل و نوروز*، تصحیح کمال عینی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- دوبو کور، مونیک، (۱۳۸۷)، *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۹)، *اژدها در اساطیر ایران*، تهران: توس.

- زمردی، حمیرا، (۱۳۸۵)، *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر*، تهران: زوار.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۸۵، *سایه‌های شکارشده (گزیده مقالات فارسی)*، تهران: طهوری.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، *داستان یک روح*، تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و گربران، آلن، ۱۳۸۴، *فرهنگ نمادها (ج ۲)*، ترجمه سودابه فضایلی، تهران: جیحون.
- ـــــــــ و ـــــــــ، ۱۳۸۵، ـــــــــ (ج۴)، ـــــــــ، ـــــ: ـــــ
- ـــــــــ و ـــــــــ، ۱۳۸۷، ـــــــــ (ج۵)، ـــــــــ، ـــــ: ـــــ
- عزیزی فر، امیر عباس، ۱۳۹۴، «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری داراب‌نامه طرسوسی»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، شماره ۱۴، پیاپی ۲۸، ص۱۰۱-۱۱۸.
- علی‌اکبری، نسرین و روستایی، میثم، (۱۳۹۲)، «تحلیل ساختاری -اسطوره ای حکایت غلام و بازرگان در *مرزبان‌نامه*»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال نه، شماره ۳۳، ص ۱۷۷- ۲۰۶.
- علیزاده، پوران و همکاران، (۱۳۹۶)، «تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در رود راوی اثر ابوتراب خسروی»، *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره ۲۲، شماره ۲، ص ۴۶۹- ۴۹۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۶)، *شاهنامه (ج ۵)*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- فرضی، حمیدرضا و عابدی، محمدرضا، ۱۳۹۳، «تحلیل بن مایه‌های اساطیری داستان شهریار و بابل با شهریارزاده در مرزبان‌نامه»، *نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*، سال ۶۷، به شماره ۲۳۰، ص ۱۱۳- ۱۳۴.
- ـــــــــ ،و فخیمی فاریابی، فرناز، ۱۳۹۶، «ریخت‌شناسی منظومه *گل و نوروز* خواجوی کرمانی بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ» *مجله فنون ادبی*، دوره ۹، شماره ۲، ص۱۱۹- ۱۳۲.
- فضایلی، سودابه، ۱۳۸۸، *شبرنگ بهزاد*، تهران: جیحون.
- قبادی، حسینعلی و همکاران، ۱۳۹۵، «تحلیل اسطوره‌ای رمان درد سیاوش با نگاه به تأثیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در بازتاب اسطوره‌ها»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۱۲، شماره ۴۲، ص ۲۰۹- ۲۳۵.
- کمپبل، جوزف، (۱۳۹۳)، *قهرمان هزارچهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: نشر گل آفتاب.
- گرین، ویلفردوهمکاران، (۱۳۸۳)، *مبانی نقد ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر.
- لوفلر دلاشو، م، (۱۳۸۶)، *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- مالمیر، تیمور واسدی جوزانی، حسین، (۱۳۸۷)، « ژرف‌ساخت اسطوره‌ای رمان رود راوی»، مجله ادب‌پژوهی، شماره ۶، (صص ۵۵-۸۵).
- مظفری، وزیر و همکاران، (۱۳۹۵)، «بررسی ساختاری اسطوره‌ای *همای و همایون* خواجوی کرمانی»، *نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال ۱۹۱۴، شماره ۴۰، ص ۲۹۷- ۳۱۹.

- مونسان، فرزانه و همکاران، (۱۳۹۳)، «بینش اساطیری در آثار منیرو روانی‌پور»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۱۰، شماره ۳۷، ص ۳۰۳- ۳۳۷.
- میرصادقی، جمال، ۱۳۸۶، *عناصر داستان*، تهران: سخن.
- یونگ، کارل گستاو، ۱۳۶۸، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ـــــــــــــــــ ۱۳۸۷، *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی